

ترجمه و تلخیص از منابع خارجی

از مجید اوحدی - یکتا

## نوزادان ناقص الخلقه

بیست و چهار ساعت از تولد پسر میکائیل گذشته بود با اشتهای تمام شیر میخورد - پرستار جوانی از قسمت زایشگاه بیمارستان اطلاع داد که متخصص امراض کودکان میخواهد نوزاد شما را معاینه کند او را بردو پس از چند دقیقه برگشت و گفت میل دارد باشما صحبت کند فوراً لباس پوشیده نزد او رفتم وی بسیار گرفته و دردم بود و از دیدن پاهای نحیف و لاغر نوزاد ناراحت به نظر می رسید آنکاه گفت از من خواهش کرده اند که نوزادتان را معاینه کنم آیا ممکن است به سوالات من پاسخ دهید سپس گفت :

آیا این طفل به کودک دیگر شما شبیه است گفتم شباهت کمی دارد ولی چون سنش کمتر است سرش نیز بهمان نسبت کوچکتر است .

اما مقصودتان از این سؤال چیست مگر عیب و نقصی دارد جواب داد احتمال میدهم که طفل شما مغولی شکل، باشد اما تا امتحان نکنیم نمیتوان مطمئن بود - دیگر سخنی نگفت و در مورد آزمایش خون مذاکراتی کرد .

اما پرده تاریکی جلوی چشم من قرار گرفت و فکرم از کار افتاد زیرا قبلاً دیده بودم که سرمیکائیل پائین افتاده در اینحال با کمک دو پرستار باطاق آمده و بروی تخت افتادم - شب وحشت ناکی بود و در دریای افکار پریشان غوطه ور شدم .

آیا مغولی شکل چیست تا بحال چنین کلمه ای را نشنیده بودم - نوزاد من کجا و مغولی شکل بودن کجا ؟ آنکاه بشوهرم تلفن کردند که دکتر نوزادتان

رامعاینه کرده و همسران با انتظار شما است - شوهرم آمد و هر دو به مذاکره پرداختیم او متوجه شده بود که نوزاد ناقص است اشک در چشمهایش حلقه زده و تا چند هفته زاری میکردیم .

اما گریه سودی نداشت و مشکل ما را حل نمی کرد - ما کودکان مغولی را قبلا دیده بودیم اما متوجه نشده بودیم که با اطفال دیگر چه اختلافی دارند . من با دو متخصص امراض کودکان و دکتر بیمارستان و دکتر امراض زنانه و دکتر خانوادگی و پرستاران در این باب صحبت کردم همه با اتفاق آراء گفتند که نوزاد را نباید بخانه آورد .

یکی از آن ها گفت شما يك كودك قشنگ و سالم دارید و نگهداری این نوزاد وقت شما را خواهد گرفت و مساعی شمایی ثمر خواهد ماند .

این قصه پر غصه مدت ها مطرح مذاکره افراد خانواده و پزشکان بود - یکی از پزشکان متخصص اطفال گفت با پیش آمد ناگواری روبرو شده اید اما نمیتوان آنرا دلیلی پنداشت که مانع از آبستنی شما باشد بنا بر این زیاده از حد باین نوزاد دلبستگی نداشته باشید و او را بخانه نبرید .

شوهرم با بعضی از پزشکان مذاکره کرده بود آنها هم معتقد بودند که میکائیل یکی از مؤسسات سپرده شود همه می گفتند عمرش کوتاه است و مانند کودکان مغولی از ناحیه قلب و دستگاه تنفسی ناقص است .

روزهای اول در فکر بودیم که بهترین راه را انتخاب کنیم وقتی که دیدیم همه آراء یکسان است نوزاد را در مریضخانه گذاشته بخانه رفتیم .

روز اول و دوم روز های تلخی بود همسایگان و دوستان میل داشتند نوزاد را به بینند - برادرش تیمی سراغ او را میگرفت - نامه ها و تلگرام های تبریک آمیز مانند سیل سرازیر شده بود از همه دلخراشتر لباسهایی بود که برای میکائیل تهیه دیده بودم برای این که جلوی چشم نباشد آنها را در بالای قفسه لباس جای دادم - کم کم بخود قبولاندم که میکائیل بمنزل نخواهد آمد .

اما شوهرم هنوز تردید داشت و دنبال تحقیق بود که اطلاعاتی در باب مغولی ها بدست آوردم نیز به مؤسسه ای که کودکان ناقص را پرستاری می کنند مراجعه کردم که وضع را از نزدیک به بینم .

دو روز پس از خروج از بیمارستان به آن مؤسسه رفتم در آنجا ۲۵ کودک از دو سال کمتر ( که چند نفر آنها مغولی بودند ) تحت مراقبت دسته می ازنان پیرو باز نشسته پرستاری میشدند - از مشاهده آنها ناراحت شدم زیرا برخی از آنان نقص جسمی و روحی داشتند و پدر و مادرشان سیل آسا اشک میریختند .

بعضی وضعشان چندان سخت بود که مشرف به مرگ بودند - پرستاران بیماران نحیف خود را با عظوفت و مهربانی نگهداری میکردند و من از فداکاری آنها سپاسگزاری نمودم با خود گفتم آنها از کودگانی که وضعشان وخیم تر از میکائیل است پرستاری می کنند چگونه من از نگهداری نوزاد خود عاجز باشم؟

من و شوهرم از کارشناسان ، پزشکان و زنی که سر پرست مؤسسه بود مشغول تحقیق بودیم زن شصت ساله می گفت که مغز کودکان مغولی ناقص نیست بلکه از اندازه معمول کوچکتر است و ما این مطلب را قبلاً نمیدانستیم یکی از کارکنان اظهار داشت که نگهداری این نوع کودکان بهتر است از خانه آغاز شود زیرا هم نفع خود آنهاست و هم با افراد خانواده تماس بیشتر خواهند داشت .

سپس یکی از مراکز بهداشتی نزدیک سیدنی مراجعه کردیم - دکتر جوانی که ریش انبوهی داشت گفت بنظر من صحیح نیست که ما این کودکان را مغولی شکل بنامیم صرفاً بعلمت اینکه شبیه مغولها هستند و باید آنها را نوزادان ناقص الخلقه بخوانیم چنانکه يك قرن پیش دکتری برای اولین بار این اصطلاح را بکار برد .

آنگاه در باره ساختمان جسمی و داخلی و وضع مغزی ما از لحاظ رنگه چشم و اندازه مغز و شکل های مختلف تن توضیحات مبسوطی داد و علت ابتلاء اطفال را باین نواقص ( که عبارتست از چشم های اریب - بینی پهن و زبان آنها که از دهان بیرون افتاده و خط برجسته می که در کف دست آنان ترسیم شده و سنش نامعلوم است ) بیان کرد و اظهار داشت که بدون تردید خانه بهتر از هر مؤسسه دیگری برای نگهداری آنهاست زیرا رشد هر کودکی در سه چهار سال اخیر آغاز میشود و هر چه محل آنها بیشتر مورد علاقه شان باشد زود تر بهبود خواهند یافت سپس گفت وقتی فرزندان بزرگتر شد احتمالاً در مؤسسات بهتر تعلیم و تربیت می بینند و پیشنهاد من اینست که شما فعلاً کودک خود را بخانه ببرید پیشنهاد او ثابت کرد که تصمیم اولیه ما که میخواستیم او را بمؤسسه می بسپاریم در اثر بی اطلاعی بود .

لذا مصمم شدم که میکائیل را بخانه آورده و تا سه چهار سال از او مراقبت کنیم - روزی که او را به منزل آوردم از بهترین ایام عمر من بود که در گهواره اش خواباندم و با اطمینان قلب به پرستاری او مشغول شدم - عملی که من کردم ( آوردن نوزاد بخانه ) شاید برای بعضی خانواده هادرست نباشد و وضع آنها طور دیگری ایجاب کند - برخی تمام عمر را بتلخی طی کنند بعضی دیگر این پیش آمد را به گردن سایرین انداخته و یکدیگر را سرزنش کنند و حال آنکه هیچ کس در این

باره تقصیری ندارد .

هرچند تحمل آن طاقت فرساست ولی چاره جز صبر و بردباری نیست و همانطور که ما تجربه کردیم پدر و مادر در درجه اول موظف برای اخذ تصمیم مقتضی هستند که بهترین راه را برای بهبود فرزند خود انتخاب نمایند .  
 الان دو سال است که میکائیل در منزل مراقبت میشود و ما اطمینان داریم که راه صحیح همین بود که ما برگزیدیم وی مانند غالب کودکان ناقص الخلقه خنده رو و بشاش است و اداره کردن او بسیار سهل شده و جز در بعضی موارد داد و فریاد نمی کند و به آسانی میتوان او را سرگرم کرد - پزشکگانی که معتقد بودند کودک عزیز ما از دست خواهد رفت با شتاب خود واقف شدند - او غالباً متبسم است صورتش مثل گل می شکفت .

البته رشد او کم است - وقتی تازه متولد شده بود بصورت ظاهر بانوزادان دیگر فرقی نداشت ولی اکنون که دو ساله شده از صورت او پیداست که هنوز توانائی ندارد تا مامل خود را حفظ کند - موقعی که مردم متوجه او می شوند طبعاً ناراحت میشوند یا هنگامی که در نماز می مشغول خرید هستیم زنها بد خویره شده و سعی دارند که به علت نقص او پی ببرند اما از مسأله مغولی بودن آگاه نیستند .

دیروز همسایگان ما که سنی از آنها رفته می گفتند آیا پزشکان اظهار عقیده نکردند که میکائیل ماه زده ( نوعی جنون ) شده ؟

یکی از روزها که میخواستم او را به پرورشگاه فروشگاهی بسپارم کارمند مسئول از قبول او خودداری کرد زیرا بدو گفته بودم که « مغولی » است - برادرش ( تیمی ) که معمولاً لباسهای میکائیل را می پوشاند می گوید وقتی بزرگ شد آیا می توانیم با تفاق یکدیگر بمدرسه برویم و ما از این مطلب ملول و افسرده خاطر می شویم - من و شوهرم برای نگهداری او بردبارتر شده ایم و از وقتی که دانستیم اغلب پدر و مادرها با مسائل مشکل تری روبرو هستند فهمیدیم که مشکل ما بسیار ناچیز است - واقعاً نوزادانی که سالم و تندرست متولد میشوند چه نعمت بزرگی است و پدر و مادرشان باید قدر این نعمت را بدانند و شکر گزار باشند .

میکائیل فعلاً در وضعی است که زیاد احتیاج به کمک ندارد - وی خوشحال و شادمان است و اسباب شادمانی ما را فراهم ساخته اما از همه مهم تر آنست که ما میدانیم وقتی چند سال گذشت و موقع آن رسید که ما را ترک کند مانند سایر اطفال محبت های پدر و مادر را فراموش نمیکند و هزار برابر آن را جبران خواهد کرد .